

فلسفه سیاسی اسلام و الزام‌های سبک زندگی تمدن آفرین*

□ جواد نوایی^۱

□ سید حسین سید موسوی^۲

چکیده

فلسفه سیاسی اسلام، در راستای اهداف و تئوری‌های بلند خویش و در راستای تدوین سبک زندگی اسلامی تمدن آفرین، به مقوله الزام، توجهی بایسته دارد. زیرا تحقق غایات و اهداف خود را وابسته به الزاماتی نظیر برنامه‌ریزی، و اطاعت از ناحیه مردم و حکمرانان می‌داند. مقوله‌ای که در ساختمان تفکر اسلامی، به آن اهتمام جدی ورزیده شده است. در این نوشتار، ابتدا به ماهیت فلسفه سیاسی به عنوان عامل فهم چگونگی اداره جامعه، ساخت قدرت، و نحوه حکمرانی و دخالت آن در زندگی مسلمین پرداخته شده است. فلسفه سیاسی با اخلاق، نسبتی روشن و عقلانی دارد. الزام سیاسی، در واقع تعهد اخلاقی شهروندان، به انجام دستورات و سبک زندگی اسلامی است. دستوراتی که بالمآل منجر به ساخت تمدنی عظیم و شکوه آفرین گردد.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۲.

سبک زندگی اسلامی، نمود ارزش‌ها و سنت‌های مشترک دینی در حوزه عمل اجتماعی است. سبکی از رفتار اجتماعی که در مقام تحقق و عینیت، تمدنی اسلامی را پدید آورد. این مقوله، با توجه به جامعیتی که اسلام دارد امری کاملاً، میسور و بایسته است. امری که در روزگاران اولیه سروری و سیادت و پیش‌قراولی تمدنی را به مسلمین داده است. در این نوشتار، به الزامات تمدنی تدوین برنامه سبک زندگی اسلامی از منظر اجتماعی و سیاسی پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: فلسفه سیاسی، اسلام، الزام، سبک زندگی، تمدن، پاسخ به عزت و شوکت.

درآمد

فلسفه سیاسی، تفکری منظم و عقلانی درباره ماهیت، هدف‌ها و ساختار اداره جامعه و حکومت است که جامعه و حکومت از قبل الزام‌ها و عمل به تئوری‌ها و هدف‌ها، در معرض رشد، تغییر و تحول بنیانی قرار گیرد.

فلسفه سیاسی در راستای تحقق تئوری‌ها و نظریاتش، به مقوله الزام توجهی بایسته دارد و الزام سیاسی، از مفاهیم پایه در اندیشه و فلسفه سیاسی و ادبیات سیاسی است. یعنی در فلسفه سیاسی، غایات و مبانی و هدف‌هایی برای حاکمیت، قدرت و اداره جامعه وجود دارد، که این هدف‌ها و غایات و مبانی، لزوماً سبکی از زندگی را ترسیم می‌کند و برای تحقق این سبک، الزام اطاعت و انقیاد آگاهانه و اطاعت را از مردم مطالبه می‌نماید، تا در پرتو این اهداف و غایات و تحقق این اطاعت و انقیاد، ساختی از تمدن اسلامی را متبلور نماید.

الزام سیاسی، «طرح فیلسوفان برای شناسایی و ارتباط دسته‌ای از مسائل مربوط به روابط فرد و نظام سیاسی است» (هورتن، ۱۳۸۴، ۳۴).

پیامبر گرامی اسلام ﷺ با تبیین نظریات ملهم از وحی و با عمل سیاسی خویش و بر مبنای آیات وحی، بنیاد تفکر سیاسی و فلسفه سیاسی اسلام را پایه‌ریزی نمود و با مشروعیت ذاتی و الهی برنامه و مرامنامه خویش، اطاعت و انقیاد و تبعیت را به حکم الزام الهی از مردم مطالبه نمود.

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (احزاب/۶)؛ پیامبر اولی و سزاوارتر از

مؤمنین به خودشان است.

چنان که در آیه‌ای دیگر، الزام و تبعیت را مطالبه می‌کند و می‌فرماید: ﴿مَا آتَيْكُمُ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر/۷)؛ آنچه را که پیامبر بدان امرتان می‌کند، انجام دهید و از آنچه نهی‌تان می‌کند، دست‌بازدارید.

و به مؤمنان چنین القاء می‌کند که در برابر خواست پیامبر «در صورتی که به او ایمان دارند و قبول‌اش دارند، اختیاری باقی نمی‌ماند» که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (احزاب/۳۶)؛ هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای را سزاوار نیست که اگر خدا و رسول‌اش امری را بر آنها نوشت از خود اختیاری را برگزینند.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء/۶۵)؛ سوگند به خدایت که ایمان ندارند مگر این که در آنچه که برایشان پیش می‌آید تو را حکم‌قرار داده و بدون هیچ سختی و مشقتی حکمت را پذیرا گردند.

اطاعت از الزامات سیاسی پیامبر ﷺ را واجب نمود و سبک‌زیستی را که آن رسول گرامی ﷺ طراحی کرد، در رکن فلسفه سیاسی و نظریات او، به عنوان مشروع ذاتی الهی قرار داد.

در دوران پرشکوه حاکمیت اسلام در ایران، فلسفه سیاسی، همان جهت‌گیری سبک‌زندگی نبوی را با همان الزام‌ها و البته که با مقتضیات تاریخی، اجتماعی، و سیاسی کنونی مطالبه می‌کند. این جستار را از این جهت گشودیم که در فلسفه سیاسی اسلام، لزوم برنامه‌ریزی، جهت‌تدوین‌زندگی را نشان داده و الزام‌های این سبک را مورد اشاره و بررسی قرار دهیم.

تعاریف و چیستی‌ها

در آغاز چهار عنوان را تعریف می‌کنیم.

الف - ماهیت فلسفه سیاسی

فلسفه سیاسی، جزئی از یک عرصه و منظومه وسیع به نام فلسفه است که با تلفیق به سیاست، در پی فهم چگونگی اداره جامعه، نحوه حکمرانی و ساخت قدرتی معقول و به قاعده است. فلسفه سیاسی، در پی عملی نمودن یک برنامه و مرامنامه نظری و یک تئوری مشتمل بر مفاهیم اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، در عرصه زندگی با ابتنای به عقل برهانی است. لذا می توان این نکته را به دقت بیان نمود که فلسفه سیاسی، با بایدها و نبایدهای اخلاقی در زندگی مردمان توجه جدی دارد.

از این منظر می توان ادعا کرد که ریشه فلسفه سیاسی در مفاهیم اخلاقی قرار دارد، مفاهیمی که باید جامعه آنها را پاس بدارد. مثلاً چه نوع زیست اجتماعی و زندگی دسته جمعی، با چه اصول، مبانی و معیارهایی برای مردم لازم و ضروری است و به طور طبیعی زندگی خوب برای مردم چگونه زندگی ای است؟ فلسفه سیاسی می گوید: «یک جامعه باید چگونه باشد تا بتوان آن را جامعه بالغ سیاسی نامید؟ چرا باید این جوامع را از نظر اخلاقی مشروع دانست؟ ملاک و معیارها برای تمیز جامعه خوب از بد چیست؟ مردم در جامعه چگونه با هم پیوند می یابند؟...» (جین همپتن، ۱۳۸۰، ۱۲).

«فلسفه سیاسی، تفکری منظم و منطقی درباره ماهیت، هدفها، ساختار و قدرت دولت، از یک سو برای فهم و شناخت واقعی دولت، و از سوی دیگر برای حفظ یا تغییر آن است. فلسفه سیاسی، فعالیتی فکری و ذهنی است با هدف پرداختن به مسائل و دشواریهای اجتماعی و سیاسی و حل و رفع آنها» (عبدالرحمان عالم، ۱۳۷۷، شانزده).

ب - ماهیت الزام سیاسی

هرگاه تأمل فلسفی اندیشمندان و فیلسوفان سیاست، در مورد هستی نظام سیاسی و سبک زندگی ملهم از آن مطرح می شود، «مسأله الزام سیاسی» مطرح می گردد و مهم ترین بحث در این مقوله، این است که «چه دلیل فلسفی وجود

دارد که شهروندان به لحاظ اخلاقی موظف به پذیرش اقتدار یک حکومت و اطاعت از آن باشند؟» (یوسفی، ۱۳۸۹، ۶۷).

از توضیح فوق، درمی‌یابیم که الزام سیاسی، تعهد و تکلیف است. تکلیفی که بر ذمه شهروندان یک سیستم حکومتی است. «الزام سیاسی، به معنای تعهد اخلاقی شهروندان به انجام دستورات حکومت و قوانین حکومت است» (یوسفی، ۱۳۸۹، ۶۸).

الزام سیاسی با الزام‌های حقوقی، فرهنگی و اخلاقی ارتباط وثیقی دارد. یعنی درک رابطه افراد با سیاست، حقوق، اخلاق و فرهنگ براساس شرایط ذاتی نهفته در آنها که این رابطه باید در عینیت رفتار جامعه متجلی و نمودار گردد و بدون تجلی این رفتارها و بایدها، الزام، شکل نخواهد گرفت و به همین دلیل است که لزوم اطاعت جامعه از نوع قوانین و رفتارها در جامعه سیاسی مطرح می‌گردد.

در فلسفه سیاسی اسلام، الزام‌ها منشأ ربانی داشته و الهی می‌باشند، زیرا در مقوله حاکمیت، حق انحصاری از آن خداوند، به عنوان حاکم مطلق بر هستی است و شکل حاکمیت و بایسته‌های شرایطی حاکم را او تعیین می‌کند. چنان که در نوع حاکمیت حق در دوره غیبت، ولایت فقیه را طبق مکانیسم تعیین از بالا به پایین، فقط او و نبی اکرم و معصومین علیهم‌السلام تعیین می‌نمایند.

«در عصر غیبت امام زمان علیه‌السلام کسی که شأنیت و صلاحیت ولایت امر را برخوردار است، حق حکومت دارد. در این جا گاهی این طور است که مردم هم او را یاری می‌کنند، تا تشکیل حکومت دهد و گاه همراه او نیستند. حال اگر مردم، ولی فقیه را یاری نکردند، این حق، «حکومت کردن در همان مرحله حقیقت باقی می‌ماند، اما اگر مردم، حاضر به یاری او شدند، این حق، توأم با تکلیف می‌شود. یعنی هم ولی فقیه حق حکومت دارد و هم با وجود ناصر، تکلیف دارد که این حق خود را استیفا نماید، حکومت تشکیل دهد و حکومت کند. در این صورت، الزامات سیاسی وی، واجب‌الاطاعه می‌باشد» (خراسانی، ۱۳۸۸، ۲۰).

ج - مفهوم سبک زندگی اسلامی

Lifestyle «سبک زندگی» از مفاهیم معمول و مصطلح در علوم اجتماعی است که پیوند وثیق و غیرقابل گسستی با مفاهیمی همچون عینیت، ذهنیت، اجتماع، فرهنگ، جامعه، شخصیت، هویت و مفاهیمی دیگر از این قبیل دارد، زیرا بدون درک محتوای این مفاهیم، درک قاعده‌مندی از سبک زندگی میسر نیست.

سبک زندگی، نمود ارزش‌ها و رسوم و سنت‌های مشترک در حوزه عمل اجتماعی است. به این معنا که ارزش‌هایی پایه در رفتار و عمل فرد و جامعه نمودار می‌شود که در واقع شناسنامه آن جامعه و باز نمود هویتی آن است. معرف نوعی از جهان‌بینی و فلسفه حیات اجتماعی است.

«سبک زندگی، از جنس رفتار است که تمایلات و گرایش‌ها، آن را هدایت می‌کند و فرصت‌های زندگی، بستر بروز آن را فراهم می‌نماید» (هندری، ۱۳۸۱، ۲، ۲۳۱).

ساختار و بایدها و ساخت سبک زندگی، باید در دستگاه ادراکات ذهنی فرد و جامعه تبلور عینی بیابد و اصول و قواعد آن، در روح، اندیشه و روان اجتماعی عینی گردد، که در چنین صورتی از مرحله شعار و تعارف، خارج گردیده و به صورت عینی متبلور خواهد گردید.

واضح است که ساختار زندگی انسان‌ها با نوع نگاه‌شان به عالم هستی و تفسیری که از آن در ذهن خودشان دارند، رقم خورده و شکل می‌گیرد. ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾؛ بگو ای پیامبر که هر آدمی به نوع ساختمان روانی و ذهنی‌اش عمل می‌کند.

«سبک زندگی، مجموعه‌ای از الگوهای نظام‌مند رفتاری است، که خاستگاه آن را باورها، ارزش‌ها و هنجارهای شکل گرفته در یک فرهنگ یا خرده فرهنگ، تشکیل می‌دهد» (فاضل قانع، ۱۳۹۲، ۱۲).

«سبک‌های زندگی، الگوهایی از کنش هستند که افراد را از یکدیگر متمایز می‌نمایند تا آنچه را مردم انجام می‌دهند و چرایی و معنای آن را، که برای آنها و دیگران دارد، درک شود» (سوویل، ۱۹۹۶، ۳۶).

به گفته بورویو «سبک زندگی، شامل اعمال طبقه‌بندی شده، و طبقه‌بندی کننده فرد در عرصه‌هایی همچون تقسیم ساعات شبانه روز، نوع تفریحات، ورزش، شیوه‌های معاشرت، اثاثیه و خانه، آداب سخن گفتن و راه رفتن است و در واقع عینیت یافته و تجسم یافته ترجیحات افراد است» (بورویو، ۱۹۹۸، ۲۱۶).

ترکیب سبک زندگی اسلامی، نمایان‌گر روشی مبتنی بر بن‌مایه‌های دینی و مذهبی است، که به طور طبیعی این سبک با دیگر سبک‌ها، نظیر سبک‌های سکولار و لیبرال و سوسیال و سبک اشتراکی، شاهانه، اشرافی، قبیلگی و... کاملاً متفاوت و متمایز است. مبانی و اصول آنها تمایز ساختاری و قاعده‌مند دارد.

د - مفهوم تمدن

«تمدن، در لغت به معنای شهرنشینی، خوی شهری گزیدن، زندگی اجتماعی، همکاری مردم با یکدیگر در امور زندگانی و فراهم ساختن اسباب ترقی و آسایش است» (عمید، ۱۳۵۲، ۴۸۵).

«تمدن، تشکل هماهنگ انسان‌ها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه‌های جامعه در پیشبرد اهداف مادی و معنوی انسان‌ها در همه ابعاد مثبت است» (جعفریان، ۱۳۸۷، ۱۲۶).

به طور اجمال، تمدن، حاصل و نتیجه معرفت‌ها، مهارت‌ها، دانش‌ها و علوم و اندیشه‌هاست که در جامعه‌ای در کنار هم تشکل یافته و به ساخت جامعه‌ای مطلوب و دارای اهداف و غایات عالی منجر می‌گردد. نظم اجتماعی است که در نتیجه آن، خلاقیت فرهنگی، علمی، سیاسی و اجتماعی امکان‌پذیر می‌گردد و البته که همه این‌ها در پی تعاملی اجتماعی رقم خواهد خورد.

جامعیت و همه‌جانبگی اسلام

اسلام، مجموعه‌ای جامع، کامل و مترقی و قابل انطباق با شرایط تاریخی، زمانی و مکانی گوناگون است. در زمینه‌های مختلف زندگی انسان، اعم از عقیدتی، رفتاری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی، اخلاقی، فرهنگی، خانوادگی،

بهداشتی و غیر آن، اصول و قواعدی راهبردی و تکامل آفرین را مطرح نموده است و در فلسفه سیاسی خویش بر آن همه جنبه اهتمام ورزیده است.

«جامعیت و همه جنبه بودن قوانین اسلام، آن چنان است که اگر کسی آن را بشناسد، معترف خواهد شد که از حد و مرز فکر بشر بیرون است و ممکن نیست زائیده قدرت علمی و تفکر انسان باشد» (خمینی، ۱۳۷۴، ۳۸۳).

«همه جانبگی از جمله امتیازات اسلام نسبت به ادیان دیگر است. به تعبیر درست‌تر، از جمله ویژگی‌های صورت کامل و جامع دین خدا نسبت به صورت‌های ابتدایی، جامعیت و همه جانبگی است. منابع چهارگانه اسلامی کافی است که علمای امت، نظر اسلام را درباره هر موضوعی کشف نمایند. علمای اسلام، هیچ موضوعی را به عنوان این که بلا تکلیف است تلقی نمی‌کنند» (مطهری، ۱۳۸۹، ۱۱۴).

«جامعیت، یکی از ویژگی‌های مهم و بنیادین فرهنگ و تفکر اسلامی است. این ویژگی، همه آموزه‌ها و تعالیم و قوانین اسلام را در همه شؤون حیات مادی و معنوی و براساس نیازهای جسمی و روحی برای بنیان نهادن یک زندگی سالم، پویا و بالنده در دسترس بشریت قرار می‌دهد. فرهنگ و تفکر اسلامی به دلیل جامعیت خود، انسان جامع می‌پرورد. چنین انسانی، در ماده و خاک خلاصه نمی‌شود و در حصارهای تنگ و ظلمانی حیات ارضی اسیر و زندانی نمی‌گردد، که او موجودی است «خاکی، آسمانی» و با همه نیازهای مادی و معنوی‌اش باید زندگی کند و جسم و جان را در کنار هم به رشد و کمال برساند. سعادت دنیا را با رستگاری آخرت پیوند زند و به صورت یک حیات پرنشاط و پرطراوت ارضی و سمایی متجلی سازد» (بهشتی، ۱۳۶۸، ۱۶۸).

اسلام به عنوان کامل‌ترین مکتب زندگی و جامع‌ترین و در عین حال پر بهجت‌ترین و پر انبساط‌ترین و شکوه‌مندترین سبک را مطابق با خواست فطری و نهادی بشر، در فلسفه سیاسی خویش ارائه می‌کند. با توجه به محتوای غنی و قابل انطباق و فراگیری که دارد، از عهده این مهم، حتی جلوتر از زمان در حال سیر و حرکت است. با این وصف، برای تمامی جزئیات زندگی فردی و اجتماعی،

دستورالعمل ارائه نموده است، که از جمله این ساحت‌ها، به موارد و سیمای ظاهری جامعه، نحوه سکونت، محل سکونت، کار، نقش صنعت و تکنولوژی در زندگی انسان، کالاهای مصرفی، خوراک، پوشاک، ارتباط زن و مرد، روابط اجتماعی، روابط بین‌الملل، مسافرت‌های خارجی به کشورهای غیراسلامی جهت آشنایی با فرهنگ‌ها و قلمروهای سرزمینی و... می‌توان اشاره نمود که همه این‌ها در یک پروسه هماهنگ شکل می‌یابند. با توجه به انطباق با فطرت انسانی، این سبک، فطرت پایه هم نامیده می‌شود.

گذشته پر افتخار تمدن اسلامی در دوران‌های آغازین و پر شکوه تاریخ اسلامی، مسلمانان دوره سیادت و برتری خود در سبک و ساختار زندگی را نشان دادند. به گونه‌ای که این دوران طلایی، سر مشق ملت‌های دیگر و از جمله ملل غربی قرار گرفت که به تصریح منصفانی از مورخان و تاریخ نگاران غربی، آنان امهات ساختار زیستن خود را از مسلمانان اقتباس کردند.

«مسلمین، دوران عظمت و افتخار اعجاب‌آوری را پشت سر گذاشته‌اند، نه از آن جهت که در برهه‌ای از زمان حکمرانان جهان بوده‌اند. به قول ادیب‌الممالک فراهانی، از پادشاهان باج و از دنیا امواج گرفته‌اند، زیرا جهان حکمرانان و فاتحان بسیاری را به خود دیده است، که چند صباحی به زور خود را بر دیگران تحمیل کرده‌اند و طولی نکشیده که مانند کف روی آب، محو و نابود شده‌اند، بلکه از آن جهت که نهضت و تحولی در پهنه گیتی به وجود آوردند و تمدنی عظیم و باشکوه بنا کردند که چندین قرن، در علوم، صنایع، فلسفه، هنر، اخلاق و نظامات عالی اجتماعی بر همه جهانیان تفوق داشتند و دیگران از خرمن فیض آنها توشه می‌گرفتند. تمدن عظیم و حیرت‌انگیز جدید اروپایی که چشم‌ها را خیره کرده و عقلها را حیران کرده است و امروز بر سراسر جهان سیطره دارد، به اقرار و اعتراف محققین بی‌غرض غربی، بیش از هر چیز دیگر، از تمدن باشکوه اسلامی مایه گرفته است» (مطهری، ۱۳۹۰، ۱۰).

ظرفیت تمدن سازی اسلام

ویل دورانت در اولین جمله اثر عظیم خود، تمدنی را نظمی اجتماعی می‌داند که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند و ظهور آن هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد. چه فقط هنگام از بین رفتن ترس است که کنجکاوی و احتیاج به ابداع و اختراع به کار می‌افتد و انسان، خود را تسلیم غریزه‌ای می‌کند که او را به شکل طبیعی، به راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق می‌دهد (ویل دورانت، ۱۳۷۳، ۱، ۳).

از منظر اسلامی، انسان به معرفت رسیده و آراسته به فضیلت‌های فکری و نظری و اخلاقی و عملی، با تجمعی عالی و با یکدلی، وحدت و انسجام و با داشتن اهداف و غایاتی عالی در فکر و اندیشه، قادر به ساخت تمدنی پویا خواهد بود. لذا اندیشه اسلامی، اولاً در پی تربیت چنین انسانی است و ثانیاً او را ترغیب و تشویقی وافر به کسب علم و دانش می‌نماید.

«انسان سازنده تمدن است و تمدن میراثی است که یک نسل برای نسل بعد از خود می‌گذارد و نسل جدید بر میراث نسل گذشته می‌افزاید... انسان فطرتاً به سوی ایجاد تمدن رانده می‌شود. انسان از راه پاسخ‌گویی به نیازمندی‌های اساسی و گرایش‌های فطری خود، تمدن را پایه‌گذاری کرده است و اسلام به حرکت بشریت به سوی تمدنی انسانی و فراگیر با الگوی تقوا که در واقع اوج تمدن است، تأکید دارد» (خاکرند، ۱۳۹۰، ۵۸).

اسلام، از ظرفیت تمدنی والایی برخوردار است و پیروان خویش را به فراگیری علم و دانش، استقلال، نفی سلطه، برتری یافتن عزت از جانب خدا، ترک دوستی با ملحدان و کافران، پندپذیری ولایت طاغوت، همدلی و اتحاد و همبستگی، افزایش سطح دانش، بصیرت‌یابی، پیش‌روی و اقتدار فرامی‌خواند و همین‌ها ظرفیت والای تمدن سازی اسلامی را مشهود می‌سازد.

الزام‌های سبک زندگی تمدن‌آفرین در فلسفه سیاسی اسلام
فلسفه سیاسی اسلام، جهت ایجاد زندگی با سبک دینی، الهی، و حیانی و ملهم از اسلام، دارای طرح، نظریه و تئوری است، چنان که فیلسوفان بزرگ اسلامی، نظیر فارابی، سهروردی، ابن سینا و فیلسوفانی دیگر براساس رهیافت‌های عقلی و فلسفی اسلام، به این مهم اهتمام نموده و طرح‌هایی نظیر مدینه فاضله اسلامی را در متن فلسفه سیاسی خویش قرار داده‌اند. با توجه به اهمیت این مقوله، الزام‌های سبک زندگی اسلامی را از دو منظر اجتماعی و سیاسی، مورد اشاره و توجه قرار می‌دهیم.

الف - الزام تدوین برنامه‌ای جامع، از منظر اجتماعی

اسلام یک دین اجتماعی است. یعنی علاوه بر آن که جنبه اخروی دارد، جنبه دنیوی هم دارد و آخرت‌گرایی‌اش، در دل دنیوی بودن‌اش قرار دارد. آخرت را محصول نحوه زیستن در دنیا می‌داند. زندگی اخروی از مسیر دنیا عبور می‌کند. همچنین سعادت فرد را در دل اجتماع ارزیابی نموده و جدای از آن نمی‌نگرد. لذا مقررات دین، مقرراتی جامع و کامل نسبت به اجتماع است. همین نوع جهت‌گیری در اسلام است که اسلام را به صورت دینی اجتماعی در آورده است. روح اجتماعی اسلام در همه آموزه‌های آن، عینی و مشهود و نمایان است. چنان که آموزه‌های اخلاقی آن، آموزه‌های اقتصادی و حقوقی آن و آموزه‌های عبادی و سیاسی آن و سایر آموزه‌های دیگر آن، همگی ناظر بر اجتماع‌اند و هیچ آموزه‌ای فلسفه تشریح اولیه‌اش، جدای از فلسفه اجتماعی‌اش مورد لحاظ و توجه قرار نگرفته است.

«اسلام یک دین اجتماعی است. اسلام هم دین است هم دنیا، هم آخرت است هم زندگی، هم مقررات اجتماعی، در جمیع شؤون بشر مقررات دارد و ایدئولوژی اسلام، همه چیز دارد، قانون اقتصادی دارد. قانون سیاست دارد، قانون قضایی دارد، فرهنگ دارد. اسلام یک دین اجتماعی است، به عدالت به عنوان یک اصل مسلم قطعی اجتماعی اعتراف دارد، بلکه پیامبران علیهم‌السلام را مأمور اجرای

آن می‌داند» (مطهری، ۱۳۹۰، ۶۸).

الیسون، که به توضیح ماهیت اجتماعی دین پرداخته، (غضنفری، ۱۳۸۵) اظهار می‌دارد که وابستگی به دین با تأثیرات و کارکردهای مختلفی که دارد، بر سلامت و خوشبختی افراد تأثیر می‌نهد و از جمله آنها، «منابع اجتماعی زیادی است همچون ایجاد یک پارچگی اجتماعی، حمایت اجتماعی، و رضایت خاطر همراه با حمایت برای نیل به سعادت اجتماعی».

از همین زاویه است که اسلام بر سلامت روان اجتماع، امنیت روانی، معاضدت و تعاون اجتماعی، بسط اندیشه عدالت اجتماعی و ده‌ها نمود اجتماعی دیگر، تأکید نموده و به آنها توصیه کرده است. اسلام، تمام این گونه کارها را عبادت تلقی کرده است.

دین حق، احسان به خلق را توصیه و تأکید کرده است. خدمات فرهنگی از قبیل تأسیس مدارس و آموزشگاه‌ها و تألیف و تعلیم و تدریس، خدمات بهداشتی از قبیل طبابت، پرستاری، تأسیس مؤسسات بهداشتی و غیره، خدمات اجتماعی از قبیل اصلاح ذات‌البین، کمک به مستمندان و از کار افتادگان، حمایت حقوق زبردستان، درگیری با متجاوزان و زورگویان و تقویت صفوف محرومان، و بالاخره اقامه عدل که غایت و هدف بعثت پیامبران است، فراهم کردن موجبات تسلی خاطر دل‌شکستگان و مصیبت زدگان، و امثال این‌ها از این قبیل است. هر دینی و هر پیغمبری به این‌ها توصیه کرده است. به علاوه عقل و وجدان هر کسی به حسن و خوبی چنین اعمالی حاکم است» (مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۷۸).

موارد یاد شده از عمده‌ترین و با عظمت‌ترین ابعاد گسترده اجتماعی اسلامی محسوب می‌شود، که با توجه به آن، به تبیین الزامات راهبردی تدوین برنامه جامع سبک زندگی اسلامی، تمدن‌آفرین می‌پردازیم.

۱. عملی ساختن روح اجتماعی اسلام

چنان که اشاره شد، اسلام دارای روح بلند اجتماعی است. اما این حقیقت بزرگ

اسلامی اگر صرفاً جنبه تبلیغاتی به خود بگیرد و در حوزه عمل اجتماعی عینی نگردد، کمترین تأثیری را از خود نخواهد گذاشت. این مقوله باید در حوزه عمل نشان داده شود روح اجتماعی اسلام، تنها یک شعار بی‌روح و غیرعملی نیست، بلکه باید در عرصه عمل اجتماعی نمودار گردد. این مهم اقتضا دارد که نظام‌نامه زیست اجتماعی براساس الگوی اسلامی تدوین گردد. خصوصاً که انقلاب اسلامی برآمده از روح تفکر اجتماعی اسلام، امروز به عنوان روش نوین زندگی، در برابر لیبرالیسم غربی، که خود را بر همه واقعیت‌ها تحمیل نموده بسان یک شیوه و سبکی پر جاذبه که نظام غربی را به چالشی سهمگین فراخوانده مطرح گردیده است.

۲. تمدن آفرینی نوین اسلامی

تمدن، *sivilis* در لغت، به معنای شهرنشینی و وضعیتی است که افراد در یک تجمع کلان، با یکدیگر زیست مشترک می‌نمایند، که اگر فرد ناظری از بیرون آن را رؤیت نماید، واقعیت‌اش را حس می‌کند.

تمدن اسلامی با وصف اسلامیت‌اش، تمدنی است که اسلام تمام رفتار، باورها و اعمال و گونه تعاملات و وجهه عام‌اش را سامان داده و می‌پروراند. «تعریفی که ما از تمدن اسلامی داریم، تعریفی جامع است و در حقیقت، بیانی است از همه ابعاد سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جامعه ما» (آذرتاش آذرنوش، ۱۳۷۹، ۱۳).

«اسلام دارای استعداد پایان‌ناپذیری در جهت تمدن‌سازی است و با بازگذاشتن فضای علم و تولید دمام آن و با خاصیت انطباق‌پذیری و قرار داشتن آن در راستای مقتضیات زمانی» (مطهری، ۱۳۹۰، ۲۶).

این مهم در گستره تاریخی، به خوبی نشان داده شده است. زمانی که نظامات بشری فاقد تمدنی روشن بودند و در واقع خبری از آنها نبود، تمدن اسلامی مانند درختی تنومند رشد یافته و در حال گسترش دامنه خود بود و توانست بر همه نظامات بشری پرتوهای نورانی خود را بیفشاند. خصوصاً در قرن چهارم و پنجم

هجری قمری، عصری طلایی را بسازد و همزمان با تجربه بزرگ‌ترین امپراطوری قرون وسطایی، نقش پیش‌رو و الگویی خود را نشان دهد، که خود، مایه مباهات و افتخار تاریخ اسلامی است.

به اذعان برخی از محققین، سامانیان، فرهنگ‌پرورترین حکومت‌های تاریخی بودند و در زمانه آنها علم و دانش و تمدن اسلامی با تمسک به آموزه‌های آفتخار آفرین اسلامی، تمدن بالنده اسلامی را بنیان نهادند.

سجستانی در ستایش فضای ایجاد شده در دوران عضدالدوله می‌نگارد: «این پادشاه سزاوار آن است که تمام خلق و خاصه اهل دانش و فرهنگ، برای بقای ملک‌اش دعا کنند» (حسینیان مقدم، ۱۳۸۹، ۷۱).

«آل بویه برای دانشمندان امکانات رفاهی گسترده‌ای فراهم ساختند که در شکوفایی تمدن اسلامی سهمی وافر داشت» (حسینیان مقدم، ۱۳۸۹، ۷۳).

«وجود نظامیه‌ها، دارالعلم‌ها، کتابخانه‌های عظیم، گواهی روشن بر رونق تمدن اسلامی، در قرن چهارم، پنجم و ششم بوده است» (جعفریان، ۱۳۸۷، ۳۳۰).

ساخت نوین تمدن اسلامی، بدون تنظیم برنامه‌ای جامع و کامل، امری ناممکن و دست‌نیافتنی است. بنابر این تدوین برنامه سبک زندگی اسلامی به جهت نیل جامعه اسلامی به تمدنی جهان‌شمول، فراملی و جامع ضروری و حتمی می‌نماید. اسلام، به گونه‌ای همه‌جانبه و بنیادی ظرفیت تمدنی همه‌جانبه‌ای را داراست که می‌توان این ظرفیت را در نمودهای ذیل مشاهده نمود.

۱. قرآن مجید در راستای تشکیل تمدنی استوار و قوی مسلمانان را به تحرک و پویایی دعوت می‌کند. چنان که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِيَتَّخِذُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره/۱۴۳)؛ ما شما را امتی میانه «در حد اعتدال و میانه افراط و تفریط» قرار دادیم تا گواه بر بشریت باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد.

۲. قرآن مجید جامعه دینی را به استقلال و اقتدار و به گونه‌ای غیر تابع و پیروی از کافران فراخوانده تا احساس شخصیت و منش عالی بنمایند و کافران بر آنها مسلط نگردند. چنان که می‌فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

سَبِيلًا (نساء/۱۴۱)؛ و خداوند، هرگز راهی را برای سلطه کافران بر مؤمنان قرار نداده است.

(۵۲)

این آیه مؤمنان را به ساخت تمدنی استوار و جامع دعوت می کند، تمدنی که از ستبری و استواری برخوردار باشد تا در نتیجه امکان نفوذ دشمن در آنان مهیا نباشد.

در همین راستا آرمان خویش را قرآن در تشکیل جامعه‌ای پویا، عزت‌مند و پرابهت مطرح می نماید و می فرماید: ﴿كَزَّرَعِ أُخْرَجَ شَطَاةً فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ (فتح/۲۹)؛ همانند زراعتی که جوانه خود را خارج نموده، سپس به استواری و تقویت خویش پرداخته تا ستبر گردیده و بر پای خویش ایستاده است و به قدری رشد و نمو نموده که زارعان را به شگفتی واداشته و موجب ناامیدی همراه با خشم کافران شده است.

۳. قرآن مجید مسلمانان را به تجهیز قوا جهت حفظ این ستبری و استواری فرامی خواند و می فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ (انفال/۶۰)؛ هر نیرویی که دارید، برای مقابله با آنها آماده سازید و نیز اسب‌های ورزیده برای میدان نبرد را تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خودتان را مغلوب سازید و دشمنانی که شما از وجود آنها خبر ندارید و خدا از آنها خبر دارد.

این آیات و نمونه‌های فراوان دیگری از این نوع، نشان‌گر اهتمام اسلام به مقوله تمدن‌سازی است و از ظرفیت اسلام برای تمدن‌سازی خبر می دهد.

مهم این است که تمدن‌آفرینی قرآن جنبه فطری دارد که منطبق بر ساختمان وجودی انسان است، انعطاف‌پذیر و ترکیبی و سیستمی است و قابلیت اجرا در همه زمان‌ها و مکان‌ها را داراست. عام، جامع، دائمی و کامل است. فرانژادی و منطبق بر خواسته‌های دنیوی انسان است. بین دنیا و آخرت جمع‌ی عقلانی و وحیانی و هماهنگ و مکمل نموده است. حق الناس و حق الله را در هم تنیده و جمع‌ی بایدی را ملحوظ کرده و در همه ساحت‌ها به تدوین منشور تمدنی اقدام

نموده و به صورتی منطقی، به جمع مصالح فرد و جامعه پرداخته و آنها را لازم و ملزوم یکدیگر دانسته است.

این مقوله از چنان اهمیتی برخوردار است که فیلسوفان سیاسی، نظیر فارابی، اتویپا و طرح تمدنی خود را که ملهم از اندیشه‌های اسلامی است، تحت عنوان مدینه فاضله اسلامی مطرح نموده‌اند. چنان که فارابی در کتب سیاسی خویش، نظیر «تحصیل السعادة»، «آراء اهل المدينة الفاضلة»، «سیاسة المدینة» و «التکمیل» و دیگر کتاب‌هایش، از بین انواع تمدن‌ها و جماعات، مدینه فاضله را مورد توجه و تأکید قرار داده است.

«فارابی درباره حاکم، قائل به چهار نوع فضیلت است. فضائل نظری، فضائل فکری، فضائل اخلاقی، فضائل عملی، فضائل نظری و فکری، از طریق تعلیم به وجود می‌آید و فضائل اخلاقی و عملی را ممکن است از طریق اقناع و تأدیب ایجاد کرد و آن که همه این فضائل را دارد و در اهل مدینه ایجاد می‌کند، رئیس اول مدینه است و او است که معلم و مربی و مؤدب اهل مدینه است» (داوری اردکانی، ۱۳۶۲، ۲۰).

از مجموعه دیدگاه‌های فارابی برمی‌آید که باید تمدنی مبتنی بر آرمان‌های اسلامی و اقتباس شده از اصول مدنی اسلام، طراحی نمود و آن را به مرحله عمل نهاد و برای عملی شدن‌اش، باید توده اجتماعی را به همه فضیلت‌ها آشنا و مؤدب نمود.

عقلانیت در تمدن‌سازی اسلامی

فلسفه سیاسی اسلام، بر عقلانیت تئوری‌ها و رفتارهای ملهم از آن، مبتنا و تأکید دارد. در مقوله تمدن‌سازی، اصول عقلانی را ملاک قرار می‌دهد. در این رابطه، عقلانیت، دیانت و سیاست را تلفیق می‌نماید. امکان تحقق، ضرورت تحقق، شرایط و بسترها و... را مبنا قرار می‌دهد.

مدل تمدن‌سازی اسلامی نه بر مدار عقلانیت خود بنیاد است و نه عقلانیت صوفیانه گسسته از اجتماع و نه fideisme «ایمان‌گرایی» نوع مسیحی را بلکه

تمدن سازی اسلامی براساس عقلانیت قدسی و الهی ارائه می‌گردد.

۳. برآوردن خواسته‌ها و انتظارات

توده‌های اجتماعی مسلمان براساس اعتقاد عمیقی که به اسلام دارند، به کارآمدی و برآورده شدن انتظارات‌شان هم از ناحیه اسلام باورمند می‌باشند، عملی شدن باورها و انتظارات و امید خودشان را در گرو تحقق حاکمیتی مسؤول، کارآمد و مدیریت عناصری لایق و مؤمن می‌دانند. پروردن این انتظارات و باورها و امیدها از ناحیه حاکمیت و حاکمان، به واقع پاسخ‌گویی حکومت و حاکمیت است که در تفسیری متعادل، در واحد زیست مدنی و اجتماعی یک جامعه، در گسترده‌ترین سطح ممکن، یکایک افراد یک جامعه را فرامی‌گیرد و مسؤولیتی همگانی و فراگیر را برای تمامی آحاد یک جامعه رقم می‌زند. به همین دلیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ألا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» (مجلسی، ۱۹۳۷ق، ۳۸)؛ آگاه باشید که همه شما نگهبان و مسؤول حیطة مسؤولیت خود می‌باشید.

بدین جهت است که پاسخ‌گویی، نظارت و حراست از مجموعه کلان اجتماعی، وظیفه عام و همگانی امت اسلامی در نگاه کلان خود بوده و خواهد بود.

«در چارچوب بینش و باورهای اسلامی، پاسخ‌گویی همان بیان عرفی «انجام تکلیف» است. از این منظر، اصولاً در فقه اسلامی برپایه دو سوبه «وظیفه - پاسخ» یا «تکلیف - انجام» شکل گرفته و بر مبنای چارچوب پاسخ‌گویی ویژه خود نظام‌مند شده است. مؤمنان از آن رو به تکالیف تقریبی و تعاملی خود عمل می‌کنند، که در نظام تکوین و تشریح الهی، باید پاسخ‌گوی تمام لحظات عمر کوتاه و حیات گذرای خود در بارگاه قدس الهی باشند» (نبوی، ۱۳۸۳، ۱۵۶).

به این جهت نظام حاکمیت ولایی، متعهد است که ساز و کاهای این پروسه مهم را تهیه و تدوین نماید، تا برنامه‌ای مدون پیش‌روی آحاد جامعه باشد. البته به صورتی نهادینه در اذهان افراد جامعه، به صورت باوری عمیق قرار گرفته باشد.

این مقوله، در مسأله پاسخ‌گویی، رویکردی راهبردی‌گرا را مطالبه می‌نماید. «راهبردها، اهداف و سیاست‌های میان مدت و کوتاه مدتی‌اند که مسیر کلی حرکت و رشد عملیاتی جامعه را سامان می‌دهند. رویکرد پاسخ‌گویی راهبردی‌گرا، ملاک و معیار اصلی پاسخ‌گویی را بر مدار ارزیابی میزان تحقق راهبردهای نظام حکومتی، یا بخش‌های تحت مدیریت مدیران ارشد قرار می‌دهد. بر این مبنا، نظام یا مدیر پاسخ‌گو، زمانی می‌تواند کارنامه عملکرد خود را موفق نشان دهد، که جامعه به نقاط راهبردی پیش‌بینی شده برسد و تحصیل نقاط راهبردی مورد نظر، دستاورد مستقیم و عینی نظام یا مدیریت ارشد تلقی شود» (نبوی، ۱۳۸۳، ۱۶۲).

راهبردها به واقع همان برنامه‌های مدون و استراتژی‌هایی هستند که قرار است در سطوح مختلف حاکمیت به پروسه عمل وارد شوند، تا در سطوح مختلف، ملاک کارنامه مدیران ارشد و سطوح بالا و میانی و دیگر سطوح قرار گیرند.

راهبردها باید جنبه برنامه به خود بگیرند که جنبه عمومیت در سطح توده‌های اجتماعی بیابند. از مرحله راهبردهای نظری به برنامه، تغییر یابند و از آنجا به سمت رویکردهای پاسخ‌گو سوق داده شوند.

نتیجه‌ای که از فراز پیشین می‌گیریم این است که حکومت پاسخ‌گو، «حکومتی است که به افکار عمومی پاسخ‌گو بوده و خط مشی‌های سنجیده و استواری را دنبال نموده و به نمایندگان مردم (رأی دهندگان)، حساب پس بدهد» (حمیدی، ۱۳۸۲، ۲۰۹).

لزوم تدوین برنامه جهت پاسخ‌گویی

مهم‌ترین رکن در نظام حکومتی پاسخ‌گو، تدوین برنامه‌ای متناسب با اهداف تئوریک و مبنایی سیستم حکومتی است، زیرا برنامه مدون و جامع به چند مقوله مهم منجر می‌گردد.

۱. هدف‌دار شدن نظام حکومتی و اتقان برنامه زندگی؛
۲. اطمینان توده‌های اجتماعی به سیستم حکومت و نظام حکومتی؛
۳. ایجاد تضمین برای تحقق اهداف و فلسفه زندگی در جامعه؛

۴. ایجاد انگیزه و هدف‌مندی در افراد جامعه و حساس شدن آنها نسبت به برنامه زندگی؛
۵. معین شدن و نهادینه شدن قلمرو مسئولیت هر فرد، نهاد، سیستم و بخش و میان بخش‌ها.

۴. خدمت‌رسانی مطلوب به جامعه

در چارچوب بینش و باورهای اسلامی، خدمت به جامعه فضیلتی بزرگ است که شامل افرادی خاص از بندگان مخلص خدا می‌شود. خدمت به مردم، ریشه در معتقدات و باورهای دینی دارد. همین مقوله قدر فارق نظام اسلامی با نظام‌های سرمایه‌سالار و سودمحور است. زیرا در نظام‌های سرمایه‌سالار، معیار اصلی در انجام امور، سود بنگاه‌های اقتصادی و صنعتی و یا اشخاص است که بر مدار سود هر چه بیشتر، کار کیفی‌تر، انجام می‌پذیرد. ولی در تز اسلامی، سنت‌های الهی و اصول ارزشی متعالی، این مقوله را جهت و سامان می‌دهد، که بر این اساس خدمت‌رسانی در سنت الهی مستلزم انجام دو امر مهم است.

اول: تربیت عناصری مؤمن و متعهد و دارای ابعاد والای ارزشی

«در نظام کارگزاری الهی، این‌گونه تربیت باید با دقت بیشتری صورت بگیرد، یعنی کارگزارانی تربیت شوند که کاملاً متخلق به اخلاق و خط مشی دینی در حوزه کاری و مسئولیتی خویش باشند» (نوابی، ۱۳۸۲، ۹۸).

این تربیت، شامل تربیت اخلاقی، اعتقادی، حقوقی، ارزشی، سیاسی، فرهنگی و... می‌شود که در نهایت، خادمان و مسئولان گمارده شده در سیستم‌های حاکمیت، به لحاظ اخلاقی، اعتقادی و... با سبک و نوع حکمرانی در جامعه دینی آشنا گردیده و تناسب داشته باشند.

بالاخره کارگزاران حاکمیت، دارای علم مدنی در حوزه ارائه خدمات باشند. «و بدان که هیچ چیز به اندازه نیکی کردن به مردم و سبک کردن بار مشکلات‌شان و وانداشتن آنها به کارهای تحمیلی بی‌سابقه، خاطر مدیر را از جانب مردم، آسوده نمی‌سازد. پس در آنچه به تو گفتم باید تلاش کنی که این کار از جانب

مردم به تو اطمینان می‌بخشد و این، خود رنجی سنگین را از دل تو برمی‌دارد. هر آینه از کسی می‌توانی انتظار خیر داشته باشی که در حق او خوبی کرده باشی و سزاوارترین فردی که باید از او نگران باشی، کسی است که دربارهٔ او بدی روا داشته‌ای» (صبحی صالح، نامهٔ ۴۵).

دوم: تدوین مرامنامهٔ خدمت رسانی

مرامنامهٔ خدمت رسانی، در حکم منشور ادارهٔ اسلامی جامعه است و بسیار والا و مؤثر و حیاتی است که توسط نخبگان سیاسی و فکری جامعه باید تدوین گردیده و روزآمد شود. این، همان نکته‌ای است که مقام عظمای ولایت، تحت عنوان جنبش نرم‌افزاری در تأسیس ساختمان جامعهٔ دینی بر آن اصرار ورزیدند.

ب - الزام تدوین برنامه‌ای جامع از منظر سیاسی

نوع نظام سیاسی، پیوند وثیق و غیر قابل گسستی با سبک زندگی دارد. بین ساختمان زندگی مردم و سبک آن با ساختمان نظام سیاسی، انفکاک وجود ندارد، زیرا «سبک زندگی، مفهومی گسترده و چند بعدی است» (بیرو، ۱۳۷۵، ۲۸).

ایجاد جامعه‌ای برین، با سبکی از زندگی اسلامی، به تمام معنا با سیاست گره خورده، چه این که بدون در نظر گرفتن اصول سیاسی حاکم بر زندگی و عملی ساختن آنها در متن جامعه نمی‌توان مدعی زندگی اسلامی و به قاعده‌ای گردید. به این جهت، اصول بایدهای سیاسی حاکم بر زندگی اسلامی را مورد اشاره‌ای کوتاه قرار می‌دهیم.

۱. اصل نفی سلطه

یکی از اصول خدشه‌ناپذیر حاکم بر حکومت، در فلسفهٔ سیاسی اسلام، نفی چهره‌ها و گونه‌های سلطه، اعم از سلطهٔ سیاسی، علمی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و غیر آن است. قرآن مجید با بیانی روشن و واضح می‌فرماید: ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء/۱۴۱)؛ خداوند هرگز راهی

برای سلطه کافران بر مؤمنان نگشوده است.

بر اساس این اصل، خداوند متعال در جامعه مسلمانان و جامعه اسلامی، هیچ راه نفوذی را از ناحیه کفار بر مسلمانان باز نگذاشته و در نتیجه مسلمانان حق ندارند ولایت کفار را در هیچ زمینه‌ای بپذیرند. چه ولایت اقتصادی چه سیاسی، فرهنگی، علمی و... و لزوماً باید با رشد علمی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیر آن، باید راه‌های نفوذ و ورود و سلطه آنان را از این طرق، سد نمایند.

در مقوله سلطه، غرب معاصر، هدف دست‌یابی بر همه قلمروهای حیاتی مسلمانان را دارد. البته می‌خواهد این سلطه همه جانبه را با ترویج فرهنگ لیبرالیسم اعمال نماید و تز دموکراسی لیبرال را که مندرک در تز سکولاریسم است، با همه توان القا می‌نماید. ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره/۱۲۰)؛ و هرگز یهود و نصاری از تو خوشنود نخواهند شد مگر آن که به کیش‌شان رو آورده و پیروشان گردی.

«لیبرالیسم، شاخصه بنیانی تفکر غربی است که به معنای اباحت و آزادانگاری بشر است و به معنای آزادی انسان‌ها در سایه حکومتی سکولار است» (پارسا نیا، ۱۳۸۰، ۱۳۱).

این مقوله در حالی است که «ما نیازمند وام گرفتن اندیشه‌های نسخ شده و کهنه دیگران نیستیم. تقلید از این رویه تمدن غرب، نه تنها ما را گامی به پیش نمی‌برد، که عزت و شوکت ما را نیز به باد خواهد داد» (مطهری، ۱۳۸۷، ۳۴).
در مسأله نفی سلطه، فلسفه سیاسی اسلام، مسلمانان را به تقویت، سازندگی سیاسی، اقتصادی، تجهیز نیرو و قوا و سایر ساختارهای نظام اسلامی دعوت می‌نماید.

این مهم، باید در تمام عرصه‌های زندگی مسلمانان به صورت برنامه‌ای مدون و جامع تنظیم شده و بسترهای اجرایی آن فراهم گردد تا از حد یک شعار بلاعمل خارج گردد.

۲. اقتدار و توان‌مندی و حفظ برتری‌ها

مقوله اقتدار و توان‌مندی جامعه اسلامی، آن چیزی است که در ساختمان فلسفه

سیاسی بسان یک آرمان ذاتی، نهفته شده در حدی که نمود قوی در انتظار حاکمیت‌های غیر دینی داشته باشد، آنها را به خود متوجه ساخته و از دست‌یازی به حوزهٔ مسلمانان بیم‌ناک باشند و به خود جرأت چنین اقدام‌هایی را ندهند و همواره از دخالت در امورشان دچار هراس باشند و مرهوب عظمت مسلمین گردند.

۳. جبران عقب ماندگی‌های مسلمین و دستیابی به مرجعیت علمی و سیاسی

عقب ماندگی مسلمین که در قرن‌های معاصر، روشنا و وضوح بیشتری یافته، معلول تأخیر چند صد سالهٔ مسلمین در حرکت به سوی رشد و اعتلا و تعالی بوده است، زیرا مسلمین به یک‌باره مقهور تمدن علمی و سردمداری شیطانی سیاسی غرب شدند و اختیار از کف نهاده حتی آنچه را که داشتند، وانهادند و به تدریج از آن فراموش کرده و نسخهٔ بدلی‌اش را از بیگانه تمنا می‌کردند.

«عقب ماندگی مسلمین، دارای عوامل متعددی است. یکی از آن عوامل، عامل فکری و فلسفی و فقر تولید دانشی با انگاره‌های اسلامی است، که علیرغم غنای ذاتی جهان‌بینی و تفکر اسلامی، تأخیر در زایش علم و نوآوری‌های علمی داشته‌اند و این ناشی از سبک زندگی انفعالی مسلمین در قرون اخیر بوده است و نیز ناشی از نوعی خود باختگی علیرغم داشته‌های ذاتی و غنی خود» (خاکرند، ۱۳۹۰، ۲۸).

در این زمینه، باید چند نکته در سبک زندگی اسلامی تبدیل به برنامه گردد، که عبارتند از:

اول: داشتن تفکری مستقل و تصفیه شده از نوع رسوبات اندیشهٔ غربی و سبک مصرفی زندگی؛

دوم: بازیابی خود و بازگشت به اصل اسلامی و تاریخی خود، که در دورانی از تاریخ، سیادت و سروری از آن مسلمین بوده است؛

سوم: هشیاری در برابر دام‌ها و خطرات و ترفندهای استکبار جهانی؛

چهارم: کنار نهادن زندگی غربی و گرایش به نوع اعتقاداتی که جامعه دینی را از درون دچار آسیب و آفت شکننده می کند. این مقوله باید هم در زندگی فردی، هم اجتماعی و هم خانواده‌ها نمودار گردد؛ پنجم: پیوند زدن اخلاق و سیاست و تلفیقی روش‌مندانه از این دو.

نتیجه‌گیری

نتایجی که از این نوشتار می‌گیریم چند نکته اساسی است:

۱. فلسفه سیاسی اسلام، مقوله سبک زندگی را در تئوری‌ها و نظریه‌های مربوط به اداره جامعه، حکومت و نحوه اعمال قدرت، مورد توجه قرار داده و اساساً فلسفه سیاسی، تبیین سبک زندگی مسلمانان است.
 ۲. الزام سیاسی، در مقوله حاکمیت و برنامه‌ریزی و اطاعت، تجلی روشنی دارد و آیات کریمه قرآن و روایات بر این مقوله تأکید فراوان نموده‌اند.
 ۳. سبک زندگی، نمود ارزش‌ها و رسوم و سنت‌های مشترک در حوزه عمل اجتماعی است که در سرشت قوانین اسلام مورد تأکید واقع شده‌اند. برنامه‌ریزی جهت ارائه سبک زندگی از جنبه اجتماعی آن از چند جهت ضرورت دارد.
 ۴. تمدن‌آفرینی نوین اسلامی که با عقلانیتی قدسی برآورده گردد.
 ۵. بر آوردن خواسته‌ها و انتظارات جامعه اسلامی.
 ۶. عملی ساختن روح اجتماعی اسلام.
 ۷. پاسخ‌گویی و خدمت‌رسانی مطلوب به جامعه.
- از جنبه سیاسی نیز به چند جهت تدوین برنامه سبک جامع زندگی ضرورت دارد.
۱. نفی سلطه بیگانگان که با طرح و تدوین برنامه‌ای جامع در حوزه نظر و عمل، قابل دستیابی است.
 ۲. حفظ و حراست از اقتدار و توانمندی مسلمین.
 ۳. جبران عقب ماندگی‌ها و تأخر تاریخی از رشد علمی، سیاسی، تاریخی و اجتماعی.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. آذرتاش آذر نوش (۱۳۷۹)، فرهنگ عربی، فارسی، نشر نی.
۳. اباذری، یوسف (۱۳۸۱)، از طبقه تا سبک زندگی، بی جا.
۴. امام خمینی، روح الله (۱۳۷۴)، صحیفه نور، مرکز نشر آثار.
۵. بوردیو، پیر (۱۹۹۸م)، دفاع از عقلانیت، ترجمه مرتضی مودی‌ها، بی جا.
۶. بیرو، آلن (۱۳۸۰)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، انتشارات کیهان.
۷. بهشتی، سید محمد حسین (۱۳۶۸)، ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران، نشر اسراء.
۸. پارسایان، حمید (۱۳۸۰)، حدیث پیمان، قم، دفتر نشر معارف.
۹. جعفریان رسول (۱۳۸۷)، تاریخ اسلام و ایران از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۰. جین همپتن (۱۳۸۰)، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، انتشارات طرح نو.
۱۱. حمید فاضل، قانع (۱۳۹۲)، سبک زندگی براساس آموزه‌های اسلامی، نشر صدا و سیما.
۱۲. حمیدی، محمد محسن (۱۳۸۲)، مجله اندیشه حوزه، شماره ۴۴/۴۳.
۱۳. خاکرند، شکرالله (۱۳۹۰)، سیر تمدن اسلامی، قم، بوستان کتاب.
۱۴. داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۲)، فارابی، چاپ قیام.
۱۵. سویل، فان (۱۹۹۶م)، ساخت اجتماعی، ترجمه رضا دوراندیش، بی جا.
۱۶. صبحی صالح (۱۳۸۷ق)، نهج البلاغه، بیروت، دارالعلم.
۱۷. عبدالرحمان عالم (۱۳۷۷)، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۸. عمید، عباس علی (۱۳۵۲)، فرهنگ عمید، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، مجموعه آثار، ج ۱، صدرا.
۲۰. ----- (۱۳۹۰)، وحی و نبوت، صدرا.
۲۱. ----- (۱۳۸۹)، انسان و سر نوشت، صدرا.
۲۲. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۳. مجموعه سخنرانی‌ها (۱۳۸۳)، درآمدی بر آزاداندیشی و نظریه پردازی، قم، انتشارات مرکز مدیریت.
۲۴. نبوی، سید عباس (۱۳۸۳)، مجله اندیشه حوزه، شماره ۵۰/۴۹.
۲۵. نوایی، علی اکبر (۱۳۸۲)، مجله اندیشه حوزه، شماره ۴۴/۴۳.
۲۶. هندری، ال بی (۱۳۸۱)، اوقات فراغت و سبک‌های زندگی، ترجمه مرتضی ملانظر، سازمان ملی جوانان.
۲۷. هورتن، جان (۱۳۸۴)، الزام سیاسی، ترجمه محمد سلامی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۲۸. یوسفی، حیات‌الله (۱۳۸۹)، الزام سیاسی در فلسفه ابن سینا، مجله معرفت، شماره ۴.